

خارج اصول فقه (۱۴۰۲-۱۴۰۳) - جلسه ۳۸

تاریخ: سه‌شنبه ۱۴۰۲/۰۹/۲۱

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين.

## ۵- مشتق

### ۵-۷- حکم اصل در مسئله:

دیروز مبحث جدیدی را ذیل مسئله مشتق آغاز نمودیم و آن حکم اصل در مسئله است و مقصود از آن این است که اگر باحثی در این مسئله به قرار نرسید، چه اصلی باید جاری نماید؟ در این باره مرحوم آخوند چهار ادعا داشت که نقل شدند؛ اما تحلیل و نقد آن‌ها سخنی است که هم‌اکنون در پی آن هستیم.

باید گفت که گاهی ممکن است برای یک بحث ثمره زیادی قائل نباشیم؛ مثلاً تعیین اصل در مسئله را از آن‌جا که شکی در مسئله نداریم، بی‌حاصل بدانیم؛ منتها از آن‌جا که از سویی درس خارج، درس بحث و گفت‌وگو با هدف ورزیده شدن است و از سویی دیگر بسیاری از بحث‌هایی که صورت می‌گیرد، نقش کلیدی در اثبات یا رد بسیاری از مسائل دیگر دارد، این موارد را مورد بحث قرار می‌دهیم.

مرحوم آخوند چهار ادعا مطرح نمودند:

۱. **انه لا أصل فی نفس هذه المسألة يعول عليه عند الشك**: اولین و مهم‌ترین سؤال این است که «آیا مراد ایشان از اصل، اصل عملی است یا اصل لفظی (اصول عقلایی)؟». سرّ این پرسش آن است که سخن در وضع مشتق است که مبحثی لغوی و راجع به موضوع له می‌باشد و در این صورت ممکن است کسی بگوید که نظر آقای آخوند به اصول لفظی است. پاسخ این است که آقای آخوند نظر به اصل لفظی نداشته و به اصل عملی نظر دارد؛ یعنی بیان ایشان این است که اگر ما در مشتق شک کنیم، مثلاً در صدق لفظ مسجد بر مکانی که مسجد بوده و به خیابان یا پارک تبدیل شده، اصل عملی در خصوص مشتق وجود ندارد تا بتوان بدان رجوع نمود. آن‌چه

ممکن است اصل عملی پنداشته شود، اصل «عدم لحاظ خصوصیت توسط واضع» است که در پاسخ، بی‌درنگ ضد آن، یعنی اصل «عدم لحاظ عمومیت توسط واضع» رخ می‌نماید. شاهد این‌که ایشان نظر به اصل عقلایی ندارد، همین است که در پاسخ به آن اصل، به این معارضه تمسک نموده است؛ چراکه اثبات یا رد اصول عقلایی نه به واسطه بحث نظری که وابسته به بررسی میدانی است. مثلاً اگر کسی ادعا نماید که عقلاً اصالة العموم را پیاده می‌کنند و دیگری به رغم او اصالت قدرمیتین (اصل خصوص) را معتبر داند، تنها دلیل متصور برای هر یک تفحص در میدان است. بنابراین گفته‌اند ایشان نشان می‌دهد که نظر به دو اصلی عملی و به عبارت دقیق‌تر نظر به دو استصحاب است. کسی استصحاب عدم لحاظ خصوصیت توسط واضع را و دیگری استصحاب عدم لحاظ عمومیت توسط واضع را مورد اعتصام قرار می‌دهد.<sup>۱</sup>

در این‌جا تنها یک مشکل وجود دارد (که به گمان ما برخی از بزرگان را از راه به در کرده) و آن انتهای عبارت ایشان است که می‌گوید: «و اما الاصل العملی...». برخی گفته‌اند که اگر در مباحث پیشین مراد اصل عملی بوده باشد، چرا در این‌جا چنین عبارتی فرموده است؟ برخی از استادانی که ما در خدمت آن‌ها بودیم همین بیان را داشتند که به قرینه ذیل مشخص می‌شود که مراد ایشان در صدر اصل لفظی بوده است. اما پاسخ از آن‌چه گذشت، روشن گشت: ایشان یک مرتبه در پی اصل عملی در خصوص مشتق است و یک مرتبه در پی اصل عملی به صورت کلی؛ یعنی اصل براثت کلیاً و اصل استصحاب کلیاً. هر دو بخش راجع به اصل عملی است؛ اما یکی در خصوص مشتق و دیگری اعم از مشتق و غیر آن.

با چنین دقتی، بسیاری از اشکالاتی که در این بحث بر ایشان گرفته شده و ما به جهت حفظ احترام برخی از بزرگانی که از آن‌ها استفاده نموده‌ایم، از بیان آن‌ها خودداری می‌نماییم، وارد نخواهند بود.

۲. وأصالة عدم ملاحظة الخصوصية - مع معارضتها بأصالة عدم ملاحظة العموم - لا دليل على اعتبارها في تعيين الموضوع له: این بیان فراوان مورد اشکال واقع شده و برخی از آن دفاع نموده‌اند. از آن‌جایی که نه ثمره‌ای فقهی و نه حتی ثمره‌ای علمی بر بحث از این ادعا بار نیست، مجال را به مطالب ضروری‌تر سپرده و به مدعای سوم (که حاوی مطالب مهمی است) منتقل می‌شویم.

---

<sup>۱</sup>. این مطالب بحث‌هایی کاربردی در روش تحقیق هستند. این نمونه‌ای است از این‌که اشاره شد برخی کلمات در برخی موقعیت‌ها مفید هستند.

۳. وأما ترجیح الاشتراك المعنوی علی الحقیقه و المجاز إذا دار الأمر بینهما لأجل الغلبه، فممنوع، لمنع الغلبه أولاً، و منع نهوض حجة علی الترجیح بها ثانياً: اهمیت این بحث نه به جهت خصوص بحث مشتق، بلکه به جهت این است که این اصل ابزاری بوده در دست صاحبان کتب گذشته که آن را پیش از کتب رایج کنونی که در حوزه‌ها مورد تدریس هستند، در موارد بسیاری به کار می‌گرفته‌اند. برخی اصل‌ها با این‌که پیش از رسائل و کفایه در علم اصول بسیار رایج بوده‌اند، به مرور زمان کاستی آن‌ها بیش از پیش هویدا گشته و متروک شده‌اند. در نتیجه ما با اصولی بزرگ شده‌ایم که این‌چنین قواعد را در خود جای نداده است؛ حال آن‌که کمی پیش از رسائل، در کتبی چون فصول، هدایه‌المسترشدین و قوانین مشاهده می‌شوند. یکی از این اصل‌ها، همین است که آقای آخوند در ادعای سوم مطرح نموده و آن این است که اشتراک معنوی بهتر از حقیقت و مجاز است. از موارد تمسک علما به این اصل، شک در این است که صیغه امر حقیقت در وجوب و مجاز در غیروجوب است یا مشترک معنوی میان این دو و نیز این‌که شک کنیم که صیغه نهی حقیقت در حرمت و مجاز در غیرحرمت است یا مشترک معنوی میان این دو. هم‌چنین کاربرد این اصل در محل بحث ما آن‌جا است که شک کنیم که آیا مشتق، برای معنای مشترک میان متلبس و منقضی وضع شده است یا حقیقت در متلبس و مجاز در منقضی می‌باشد.

قدیمی‌ها می‌گفتند که مشترک معنوی مقدم بر حقیقت و مجاز است؛ اگر می‌پرسیدیم «به چه بیان؟»، می‌گفتند: غلبه؛ به این معنا که مشترک معنوی بیشتر استعمال دارد تا حقیقت و مجاز. این‌جا بوده که عده‌ای از علما این مطلب را پذیرفته و عده‌ای این غلبه را زیر سؤال برده و مجاز را (خصوصاً در لغت عرب) فراوان دانسته‌اند. هم‌چنین این‌که با فرض پذیرش غلبه، بتوان غلبه را اصل قرار داد زیر سؤال برده شده است. چراکه شاید بتوان غالبی را که مثلاً نود و نه درصد موارد را در برگرفته به عنوان اصل پذیرفت، اما صرف غلبه اثبات اصل بودن نمی‌کند. مثلاً اگر کلمه فرش در ایران عمدتاً در فرش ماشینی به کار برود و فرش دست‌بافت کمتر دیده شود، معنایش این نیست که اگر در جایی با لفظ فرش مواجه شدیم، آن را حمل بر فرش ماشینی نماییم. این گونه است که آقای آخوند نیز زیر بار این اصل نمی‌رود.

اشکالی که می‌توان در ادعای سوم بر آقای آخوند گرفت این است که گویا در این‌جا خلط مبحثی صورت گرفته است. کسی که می‌گوید اشتراک معنوی مقدم بر حقیقت و مجاز است، در پی درست کردن وضع کلمه است و این‌که اثبات نماید قول به اعم صحیح است، نه قول به اخص. به این ترتیب، نباید این را ذیل بحث از اصل عملی مطرح نمود؛ بلکه می‌بایست سخن از آن را هنگام بحث از ادله اعمی‌ها به میان کشید و یکی از ادله

ایشان را این قرار داد که مزیت قول به اعم این است که «نظر به استعمال بسیار مشتق در منقضى عنه المبدأ، از مجاز مستغنی می‌گردیم و حال آن‌که قول به اخص به تولید مکرر مجاز منجر خواهد گشت». بنابراین از نظر روش پژوهش و حفظ ساختار سخن، این ادعا می‌بایست در آن بخش مورد مذاقه قرار گیرد.

بیان ما چنین است: «و بالنسبة الى دعواه الثالثة قيل: «الغلبة على تقدير تماميتها صغرى و كبرى من الادلة فلا وجه لذكرها فى تأسيس الاصل.» آقاي آخوند! شما این را نباید در این قسمت بیان نمایید؛ این جزء ادله قائلان به اعم است که هرگاه آن را در محل خود بیان کردند، قائلان به اخص خواهند گفت که اولاً غلبه وجود ندارد و ثانیاً غلبه حجت نیست. این چیزی است که مرحوم مشکینی در این زمینه بیان نموده‌اند. سپس نوشته‌ایم: «اقول: القيل مبتن على ان يكون نظر الخراساني مقصوراً الى الاصل و الا لو كان نظره الى الاصول اللفظية الناشئ منها الظهور لما ذكره هنا؛ بل يسرده فى ادلة القول بالاعم او الاخص.» در واقع به نوعی ما اشکال مرحوم مشکینی را پذیرفته‌ایم؛ چراکه ما هم می‌گوییم نظر آقاي آخوند به اصول عملیه است. به هر صورت یک آشفتگی در این قسمت وجود دارد.

٤. وأما الأصل العمليّ (نه به اعتبار این مسئله) فيختلف فى الموارد، فأصالة البراءة فى مثل: «أكرم كلّ عالم» تقتضى عدم وجوب إكرام من انقضى عنه المبدأ قبل الإيجاب، كما أنّ قضية الاستصحاب وجوبه لو كان الإيجاب قبل الانقضاء: این ادعا به خلاف سه ادعای گذشته مقتضى بحثی طولانی است؛ اعم از بحث‌هایی که به مورد آن اختصاص دارند و بحث‌هایی کلی که آن را نیز شامل می‌گردند.<sup>۱</sup>

مسئله مشتق واقعاً ممکن است محل تردید باشد و لذا از دیرزمان علما دو دسته شده‌اند و دو طرف این ترازو نیز سنگینی می‌کند. در صورت چنین شکی، از نظر اصول عملی، کدام یک را می‌بایست جاری نمود؟ مثالی که آقاي آخوند زده این است که از سویی زید عالم بوده و هم‌اکنون مبدأ علم از او منقضى گشته و از سوی دیگر دستور «اکرم العالم» صادر شده است. شک می‌کنیم که «آیا این دستور شامل این فرد نیز می‌گردد یا خیر؟» و دست

---

<sup>۱</sup> . اگر در قیامت به بحث مشتق شعور و زبان داده شود تا بتواند از دیگران شکایت نموده یا تشکر کند، به گمان ما خیلی باید قدردان ما باشد؛ چراکه با سخنان ما این بحث بسیار زنده شد. چراکه تا پیش از این ثمره آن را در باب نذر و تغوط زیر درخت مثمره منحصر کرده بودند. حال آن مشاهده نمودید که ثمرات مسئله بیش از حد تصور است. چه کنیم برخی که مناطاً جوان هستند (نه لزوماً سناً) به این بحث حمله می‌کنند و این ناشی از عجله‌ای است که در بحث‌های علمی آفت بحث است.

ما از رأی در مسئله مشتق و اصولی که مخصوص به بحث مشتق باشد نیز خالی است. در این جا از بین اصول کلی براءت، احتیاط و استصحاب کدام یک جاری است؟ ایشان فرمود که اگر آن عالم پیش از این دستور قانون گذار از مبدأ علم منقضى شده است، مثل این که دیروز فراموشی گرفته و امروز از سوی مولا دستور وصول شده است، براءت جاری می گردد؛ اما اگر قضیه باژگون گشت، مثل این که در ابتدا چنین دستوری آمد و سپس در روز بعد این شخص فراموشی گرفت، و خوب اکرام استصحاب می گردد؛ با این بیان که قبل از این که این عالم به فراموشی مبتلا گردد، دستور مولا شامل او شد و پس از این که فراموشی گرفت، شک در وجوب اکرام عارض گشت. بنابراین دو فرض تشکیل شد: ۱. براءت از وجوب اکرام ۲. استصحاب وجوب اکرام.

چرا مرحوم آخوند در فرض نخست براءت جاری کرد؟ چرا استصحاب عالمیت این شخص را صورت نداد؟ با این بیان که این شخص تا پیش از فراموشی حتماً عالم بود و اکنون شک می کنیم که عالم است یا خیر. گفته نشود که یقین به عالم نبودن او داریم که خواهیم گفت اگر مشتق حقیقت در اعم باشد، این شخص تا روزی که او را در قبر می گذارند حقیقتاً عالم است. به این ترتیب یقین سابق و شک لاحق صورت می گیرد و مانعی از استصحاب عالمیت نخواهد بود. با این وجود، چرا مرحوم آخوند سراغ این اصل عملی نرفت؟

سؤال دیگر این که چرا براءت را جاری نماییم؟ چرا احتیاط نکنیم؟ هرگاه شبهه در مکلف به باشد (نه اصل تکلیف) و بیان آن نیز وظیفه شارع نباشد، اصل احتیاط جاری می شود؛ مانند یقین به نجاست یکی از دو ظرف و تردید در ظرف نجس که رفع این تردید وظیفه شارع نیست. حال در مورد بحث شک ما در تکلیف است یا مکلف به؟ شک نداریم که اکرام علمایی که هم اکنون متلبس به علم هستند واجب است و شک داریم که آیا اکرام علمایی که سواد آنها از بین رفته است واجب است یا خیر. به عبارت دیگر شک در اصل تکلیف نیست؛ بلکه در مکلف به است.

اما در صورت دوم که به حسب ظاهر روایت آقای آخوند استصحاب حکم نمود، سؤال ما این است که چرا استصحاب موضوع نکنیم؟ فرض دوم این بود که این آدم در ابتدا در حالی که این عالم هنوز دارای سواد است تکلیف متوجه شخص می گردد و سپس فراموشی می گیرد. ایشان یقین به وجوب اکرام در زمانی قبل از فراموشی را استصحاب نمود. چرا بحث را دایر مدار عالمیت پیش نبریم؟ یعنی شک می کنیم که او هم اکنون حقیقتاً عالم است یا خیر و استصحاب عالمیت می نماییم. حتماً می دانید که استصحاب در موضوع مقدم بر استصحاب در حکم است؛ یعنی اگر استصحاب در عالمیت داشته باشیم، نوبت به استصحاب در وجوب اکرام نمی رسد.

بیان ایشان این بود که موارد متفاوت است. برخی مواقع مجرای اصل براءت هستند. مثلاً اکرم کل عالم اقتضا می کند عدم وجوب اکرام کسی که بی سواد شده، قبل از ایجاب؛ اما اگر این عکس گردد و ایجاب ابتدا شامل این شخص شود و بعد فراموشی بگیرد، مجرای استصحاب است. در تحلیل این مطلب نوشته ایم: «و فی الربط الی دعواه الرابعة قد یقال انه قدس سره اجری البرائة فی افتراض (فرض اول) و استصحاب الحکم فی افتراض آخر (فرض دوم) مع (با این که سه گزینه دیگر وجود دارد): امکان القول فی الافتراض الاول باجراء استصحاب کونه عالمًا (نه اجرای براءت که در این صورت نتیجه استصحاب به رغم براءت این خواهد شد که این شخص هم باید اکرام گردد. باید توجه نمود که این چنین بحثی در تمام شبهات مفهومیه جاری است.) (استصحاب العالمیة/ استصحاب انطباق العالم علی المشکوک) و الحکم بالوجوب لا البرائة (تا این جا سؤال نخست مطرح شد.) او القول بالاحتیاط لان الشک تعلق بالمکلف به مع اجمال النص (این از خارج اشاره نشد. منظور از اجمال نص این است که شارع فرموده است اکرم کل عالم و ما نمی دانیم که عالم شامل منقضى عنه المبدأ هم می شود یا خیر. این قید را هم در نظر بگیرید:) و لم یکن تبیینه علی عهدہ الشارع الا قدس؟ و بالنسبة الی الافتراض الثانی (المثال الثانی) قد یذکر استصحاب الموضوع ای استصحاب العالمیة لا استصحاب الحکم (وجوب) حسب ما ذکره المحقق الخراسانی! اصلاً دلیل شک در وجوب چیست؟ این است که عالمیت این شخص شک داریم. از آن جا که به حسب فرض نتوانستیم بحث مشتق را حل کنیم، نمی دانیم که این شخص بی سواد امروز از نظر زبان عرب حقیقتاً عالم است یا خیر. چرا نظر به این که گفته شده که استصحاب موضوع مقدم بر استصحاب حکم است، استصحاب موضوع نکنیم؟

آیا ابهامات منحصر در همین موارد است؟ خیر. ابهامات دیگری نیز وجود دارد که آن ها را ذکر نمی کنیم. نتیجه آن که آقای آخوند تحت عنوان ادعای چهارم، یک جا براءت و یک جا استصحاب را جاری نمود. ما چه کار کردیم؟ سه سؤال محضر ایشان مطرح نمودیم.

الحمد لله رب العالمین